

که شامل تعهد به دفاع مشترک نیز می‌شد به‌طور مؤثری طرح‌های دولت را شکل و جهت می‌داد. هم سند دفاعی ۱۹۹۴ و هم دستور برنامه‌ریزی نظامی ۲۰۰۲-۱۹۹۷ به‌وضوح بر چارچوب همکاری اروپا و اروپا - آتلانتیک تأکید داشتند؛ بدون اینکه برنامه‌های نظامی آینده فرانسه مورد نظر قرار گیرد. در عین حال، تهدیدات گوناگون بین‌المللی نیز نمایان شده بود. در چنین شرایطی ناگزیر آفریقا از نظر تهدیدات بالقوه اهمیت کمتری پیدا کرد. در واقع، برای آفریقا جایگاه پائینی در سلسله مراتب اقدامات نظامی بالقوه فرانسه در هریک از اسناد در نظر گرفته شده بود؛ سندی که مداخله در آفریقا را تنها چهارمین سناریوی ممکن برای اقدام نظامی پیشنهاد می‌کرد و در بخش ۱ و ۲ و ۳ از قانون برنامه‌ریزی نظامی در مورد مسئولیت‌های بین‌المللی فرانسه، بیان شده بود که فرانسه به‌عنوان عضو دائم شورای امنیت و یک قدرت نظامی، نهایتاً مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را همانند تعهداتش نسبت به آفریقا و خاورمیانه پذیرفته است که البته بعد از تعهدات دفاع ملی و تعهدات اروپا در چارچوب اروپا - آتلانتیک، این تعهدات جایگزین آن مسئولیت‌ها شدند.

به عبارت دیگر، تأثیر اروپا بیشتر کاربردی بود تا سیاسی؛ زیرا اقتصاد فرانسه از دهه ۱۹۷۰ با مشکلاتی روبرو شده بود که حتی دولت‌های موفق فرانسه نیز توانستند از عهده آن برآیند. در نتیجه، بودجه نظامی به‌طور منظم تحت فشار اقتصادی کاهش می‌یافت. بنابراین، از اواسط تا اواخر دهه ۱۹۹۰ فرانسه با معیارهای همگرایی برای پول واحد اروپایی و تمامی مشکلات بودجه ملی تحت فشار قرار گرفته و بدین ترتیب، هزینه‌های دفاعی همچنان روبه کاهش بود. گسترش پایگاه‌های فرانسه در آفریقا به علت هزینه‌های بالای آن مورد تجدیدنظر قرار گرفت. با چنین شرایطی نیاز برای تغییر در سیاست منطقه‌ای بیش از پیش مورد توجه واقع شد و گروه‌های سیاسی عمده با نگرانی بیشتری آن را دنبال کردند. در واقع، فرانسه نیازمند تحولی بزرگ در صحنه سیاسی بود و این نیاز

کابینا در ژوئن ۱۹۹۷ در نشست دنور که گروه هفت برای برقراری روابط اقتصادی و تجاری جدید با آفریقا فراهم آمدند و گشوده شدن درهای واشنگتن به روی نسلی جدید رهبران آفریقا از سال ۱۹۹۸ نیز اشاره کرد. برای پاریس روشن بود که تعدادی از دولت‌های آفریقایی که دولت‌های فرانکوفون را نیز در بر می‌گرفت، رهیافت‌های آمریکا را پذیرفته‌اند.

هدف مهم سیاست آفریقایی فرانسه از دهه ۱۹۶۰ امنیت قدرت و نفوذ نه تنها در آفریقا، بلکه از آفریقا به سوی مناطق وسیع‌تر بین‌المللی بوده است. شکست این سیاست در اواخر دهه ۱۹۹۰ روشن و به دلایل ژئوپلیتیکی فشار مضاعف سیاسی و مصلحتی نیاز به تغییر محرز شده بود.

عامل چهارم را که در منطبق شدن سیاست آفریقایی فرانسه با دوران جدید مؤثر بود می‌توان در دو بُعد بررسی کرد: یکی تصمیمی که در سال ۱۹۹۶ و در زمان ریاست جمهوری ژاک شیراک گرفته شد و آن توقف به خدمت گرفتن سربازان و حرکت به سمت تشکیل ارتش کاملاً تخصصی بود؛ دیگری به تمرکز اروپایی بلند مدت سیاست خارجی فرانسه ارتباط داشت که شامل سیاست دفاعی هم می‌شد. نیروهای نظامی فرانسه از آغاز دهه ۱۹۹۰ تحت سازماندهی دوباره قرار گرفتند که برای افزایش کارآمدی و تأثیر آنها طراحی شده بود؛ باید گفت که این طرح‌های موفقیت‌آمیز اصولی‌تر از گذشته بودند. طبق طرح‌های دولت شیراک، نیروهای نظامی از سطح ۵۷۳ هزار نفر در سال ۱۹۹۶ به ۴۴ هزار نفر تا اواخر سال ۲۰۰۲ کاهش پیدا می‌کردند؛ یعنی بیش از ۲۳ درصد و در چنین شرایطی از سازماندهی دوباره نیروهای نظامی فرانسه، حفظ کامل تعهدات بلندمدت نسبت به آفریقا غیرممکن می‌نمود. همزمان مسئله وحدت اروپا تأثیری مضاعف بر سیاست آفریقایی فرانسه گذاشت. تعهدات سیاسی فرانسه به اتحادیه اروپا

آنچنان در سیاست‌های سنتی فرانسه تأثیر نمی‌گذاشت، اما ضربه دیگری به سیاست فرانسه وارد شد و آن بحران منطقه دریاچه‌های بزرگ در سال ۱۹۹۶ بود. دولت فرانسه به رژیم موبوتو حداقل از دهه ۱۹۷۰ به بعد کمک نظامی ارائه داده بود. این رژیم به‌طور روزافزونی توسط شورشیان تحت رهبری لوران کابیلا مورد تهدید قرار گرفته بود و نیروهای نظامی زئیر قادر نبودند با شورشیان مقابله کنند. در نتیجه، پاریس مجبور شد از نیروهای چند ملیتی کمک بگیرد و کنفرانس بین‌المللی صلح برای سرتاسر منطقه دریاچه‌های بزرگ تشکیل بدهد. فرانسه به حمایت سیاسی خود از موبوتو ادامه داد و بر مشروعیت بخشیدن به دولت زئیر اصرار ورزید، اما رژیم موبوتو به سرعت رو به ضعف نهاد و نیروهای دولتی در مقابله با تهاجم شورشیان ناتوان ماندند. فرانسه نیز به‌طور فزاینده‌ای در جامعه بین‌المللی منزوی گشت، واشنگتن از حمایت طرفداران پیشین زئیر دست کشید و حمایتی از موضع فرانسه توسط متحدین اروپایی فرانسه ملاحظه نشد. کشورهای آفریقایی که بیشترین قدرت را در حل بحران‌ها داشتند، با موبوتو و موضع فرانسه نسبت به حفظ موبوتو مخالفت می‌ورزیدند. در نتیجه، روابط فرانسه و آفریقا کاهش یافت و بحران زئیر سبب بی‌ثباتی بزرگ در سیاست سنتی آفریقایی فرانسه شد. ثالثاً بحران موجود در منطقه دریاچه‌های بزرگ در پاریس بیشتر خود را نشان می‌داد به انضمام این واقعیت که قدرت بین‌المللی فرانسه و نفوذ این کشور در آفریقا به سرعت در حال کاهش و تغییر بود. همزمان با کاهش نفوذ فرانسه در این قاره، پاریس شاهد حرکت‌های جدیدی توسط سایر بازیگران بین‌المللی بود. به‌طور نمونه، قسمتی از برنامه‌های دولت کلیتون در تجدید و گسترش روابط با دولت‌های آفریقایی، دیدار وزیر خارجه ورن کریستوفر در اکتبر ۱۹۹۶ و به‌دنبال آن هیلاری کلیتون در مارس ۱۹۹۷، مادین آلبرایت در دسامبر ۱۹۹۷ و بیل کلیتون در ۱۹۹۸ از قاره آفریقا بود. علاوه بر موارد مذکور، می‌توان همچنین به نقش مؤثر واشنگتن در انتقال قدرت به

پیدا کرد و به مبارزه با نیروهای دولتی پرداخت که توسط فرانسویان آموزش دیده و تجهیز شده بودند و توانست این نیروها را شکست دهد، به دنبال آن دو میلیون نفر از هوتوها و افرادی که در نسل‌کشی دست داشتند به کشورهای همسایه یعنی زئیر و تانزانیا پناهنده شدند. فرانسه نیز متقابلاً نه تنها شهروندان فرانسوی، بلکه چهره‌های شاخص سیاسی رواندا و خانواده‌های آنها را که در نسل‌کشی دخالت داشتند از آن کشور خارج کرد.

این وضعیت در رواندا ادامه پیدا کرد و اوضاع وخیم‌تر شد و فرانسه مداخلات نظامی بیشتری را انجام داد و در نتیجه، مجبور به پاسخگویی در مقابل جامعه بین‌الملل شد. به دنبال، آن قطعنامه ۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل صادر و از ۲۴ ژوئن تا ۲۲ آگوست ۱۹۹۴ به اجرا درآمد. ۲۵۰۰ سرباز فرانسوی درگیر اجرای قطعنامه مزبور بودند و فرمانده فرانسوی نیروهای حافظ صلح مکرراً ادعا می‌کرد که این قطعنامه یک موفقیت بشردوستانه بوده است.

به هر حال، از نظر سیاسی روشن بود که شکست‌های سیاست آفریقایی فرانسه به وضوح نمایان شده است. فرانسه از گروهی فاسد و دولتی غیر دموکراتیک حمایت و آنها را تجهیز می‌کرد، و با فرستادن نیروی نظامی برای دفاع از عاملین قتل عام و ایجاد یک منطقه امن گسترده برای برخی از هوتوها که در نسل‌کشی دست داشتند بر این امر تأکید ورزید. از نظر متحدان آفریقایی، فرانسه در واقع خود را نسبت به اصولی که مدعی آن بود تحقیر کرده بود؛ یعنی: طرفداری از اصلاحات دموکراتیک از یک طرف و حمایت از رژیم‌های غیردموکراتیک از طرف دیگر.

اگر چه نقش فرانسه به طور سنتی در برخی از مناطق مثبت ارزیابی می‌شود، اما سربازان فرانسوی نتوانستند از پیشرفت شورشیان رواندا جلوگیری کنند و توانایی فرانسه زیر سؤال رفت. اگر تنها رواندا در برنامه سیاسی آفریقایی فرانسه بود، شاید

فاسد و هزینه برای مقابله با گروه‌های مخالف محلی انتقاد به عمل آورد. وی دولتمردان فرانسه را برای تمرکزگرایی دوباره و بررسی شرایط و اهداف فرانسه در این قاره فراخواند.

همزمان وزیر همکاری فرانسه - آفریقای دولت میتران و وزیر دفاع از دیدگاه پایان دادن به روابط فرانسه - آفریقا همان‌طور که قبلاً نیز وجود داشته، حمایت می‌کردند؛ اگر چه میتران از پذیرش انتقادات آرنولت یا عملی کردن نوعی از تغییرات که مورد نظر مشاور وزیر خارجه و تعدادی دیگر از وزیران بود، ناراضی به نظر می‌رسید.

ثانیاً عامل انتقادی دیگر، بحران منطقه دریاچه‌های بزرگ بود که با حوادثی در رواندا در سال ۱۹۹۴ شروع شد. اگر چه رواندا هرگز مستعمره فرانسه نبود، اما پاریس روابط نزدیکی با کیگالی از زمان استقلال رواندا از بلژیک در سال ۱۹۹۵ برقرار کرده بود که به توافقنامه همکاری نظامی در سال ۱۹۷۵ انجامید. دولت هیباریمانا از نژاد هوتوبا شورشیان توتسی که در جبهه وطن‌پرست رواندا فعالیت داشتند از سال ۱۹۹۰ چالش و درگیری داشت. نظامیان فرانسه در رواندا از اکتبر همان سال به منظور حفظ جان فرانسویان ساکن در این کشور و دولت وقت به خدمت گرفته شدند.

اگرچه نظامیان فرانسه در دسامبر ۱۹۹۳، یعنی بعد از اینکه فرانسه در آگوست همان سال توافقنامه‌ای جهت تقسیم قدرت میان هوتوها و توتسی‌ها تنظیم کرده بود، از رواندا عقب‌نشینی کرده بودند، اما بنا بر اولویت‌های فرانسه، فشار سیاسی و مداخله نظامی این کشور در رواندا تا اواسط دهه ۱۹۹۰ ادامه پیدا کرد.

مرگ مشکوک هیباریمانا در سانحه هوایی در آوریل ۱۹۹۴ سبب شروع نسل‌کشی بزرگی توسط شبه نظامیان هوتویی علیه جمعیت توتسی شد که طی آن، حدود یک میلیون توتسی قتل‌عام شدند.

همزمان فعالیت جبهه وطن‌پرست رواندا که توتسی نژاد بودند در کل کشور گسترش

می‌تواند به عنوان وزنه دیپلماتیک و حامی آنها در سازمان ملل نقش ایفا کند. نکته‌ای که در روابط فرانسه با کشورهای آفریقایی بیشتر به آن توجه می‌شد تأکید بر امضای توافقنامه‌های نظامی و دفاعی بود تا بدین وسیله، مداخله فرانسه در امور داخلی رژیم‌های دوست که مورد تهدید قرار گرفته‌اند، تسهیل شود؛ درست مانند زمانی که این کشورها مستعمره بودند و با تهدیدات خارجی مواجه می‌شدند. این توافقات منتج به مداخلات نظامی فرانسه در آفریقا شد، به طوری که فرانسه در موریتانی، سنگال، کنگو، گابن، کامرون و چاد در دهه ۱۹۶۰؛ چاد، جیبوتی، صحرای عربی، جمهوری آفریقای مرکزی و زئیر در دهه ۱۹۷۰؛ چاد در دهه ۱۹۸۰ و رواندا در دهه ۱۹۹۰ به طور گسترده‌ای مداخله کرد و به ژاندارم آفریقا معروف گشت.

تغییر مواضع فرانسه در آفریقا

به هر حال، در طول دهه ۱۹۹۰ روشن شد که سیاست‌گذاران فرانسه که پایه‌های سیاست آفریقایی فرانسه را بنا نهاده بودند بالاجبار نیاز به تغییر موضع پیدا کردند که البته دلایل گوناگونی داشت و از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره داشت: ناکارآمدی سیاست‌های اتخاذ شده، عوامل نظامی و اقتصادی، و تجدید نظر و سازگار کردن سیاست خارجی فرانسه با روابط جدیدی که پس از دوران جنگ سرد ایجاد شده بود. اولاً سیاست خارجی فرانسه پس از فروپاشی دیوار برلین دیگر سیاست امنیتی را در آفریقا دنبال نمی‌کرد. به علاوه، در آوریل ۱۹۹۰ مشاور عالی در امور خارجه فرانسه اریک آرنولت* در گزارش از اقدامات و سیاست‌های فرانسه در آفریقا به عنوان شکست کامل نام برد. در مصاحبه با آتالی** یکی از مشاوران عالی‌رتبه میتران، وی از شکست اهداف فرانسه در مورد سرنوشت مردم آفریقا و حمایت پیشین پاریس از رژیم‌های

* Eric; Armoult

** Jacques Attali

یکی از قدرت‌های غربی که بیشترین درگیری را در قاره آفریقا داشته، فرانسه بوده است. منافع اصلی فرانسه در این منطقه ناشی از قدرت استعماری و وجود مستعمرات پیشین این کشور است که به‌رغم استعمارزدایی، هنوز به اشکال مختلف ادامه دارد.

اهمیت آفریقا برای فرانسه

آفریقا از چند بُعد برای فرانسه اهمیت دارد. از نظر اقتصادی آفریقا طی سال‌های متمادی محلی مناسب برای سرمایه‌گذاری فرانسه بوده است و هنوز نیز تقریباً ۵ درصد از تجارت خارجی فرانسه را در برمی‌گیرد. از نظر استراتژیک نیز آفریقا موقعیتی ارزشمند برای فرانسه دارد و به‌همین علت، نیروهایی را در تعدادی از کشورهای آفریقایی به‌طور دوستانه و توافق‌طرفین نگاه داشته است. ارزش و جایگاه آفریقا برای فرانسه را می‌توان در تلاش این کشور برای حفظ منافع وسیع تجاری، نظامی و استراتژیک در این قاره به‌وضوح مشاهده کرد.

اگرچه این منافع کمتر قابل اندازه‌گیری است، اما می‌توان از نظر سیاسی اهمیت آن را محاسبه کرد. به‌هرحال، فرانسه می‌باید اقداماتی وسیع را برای حفظ قدرت و موقعیتش در سطح جهان انجام دهد. پاریس پس از استعمارزدایی، به فکر افتاد تا روابطش را با تعدادی از مستعمرات پیشین تا حد امکان نزدیک نگه دارد. در نتیجه، جامعه‌ای فرانسوی شکل گرفت که پول آن فرانک بود و توافقات همکاری نظامی و دفاعی به قوت خود باقی ماند و از دهه ۱۹۷۰ به‌طور منظم و برای جلوه بیشتر، نشست‌های فرانسه و آفریقا در سطح سران دولت‌ها و حاکمان برگزار شد.

کشورهای آفریقا هم‌پیمان با فرانسه، این کشور را به‌عنوان یک قدرت بزرگ و دروازه ورود آفریقا به دنیای توسعه یافته می‌دیدند که حداقل در ظاهر از منافع آفریقا حمایت می‌کند و نگرانی‌های این کشورها را در صحنه سیاسی کاهش می‌دهد و در عمل،

سیاست نظامی فرانسه در آفریقا

اشاره:

قاره آفریقا همواره شاهد درگیری‌های نظامی بوده است که حتی در قرن جدید نیز در مناطق وسیعی از این قاره ادامه دارد. تنش‌ها و درگیری‌ها در دو سال گذشته در غرب آفریقا (سیرالئون) مرکز آفریقا (جمهوری دموکراتیک کنگو و بروندي)، و در شرق آفریقا (بین اتیوپی و اریتره، در سودان و در سومالی) ادامه داشته است. در سیرالئون و جمهوری دموکراتیک کنگو درگیری‌های داخلی با مداخله کشورهای همجوار به درگیری‌های منطقه‌ای منجر شده است که همین وضعیت در رواندا، زیمباوه، آنگولا و نامیبیا نیز دیده می‌شود. در شرق آفریقا میان اتیوپی و اریتره پس از توافقنامه صلح ژوئن ۲۰۰۰ صلح برقراری شد. تلاش‌هایی برای پایان دادن به جنگ داخلی در سودان با احتیاط ادامه دارد و در سومالی به‌رغم انتخاب رئیس‌جمهور در آگوست ۲۰۰۰ توسط حکمرانان محلی، هنوز درگیری با نیروهای دولتی ادامه دارد. موارد مذکور تنها چندین نمونه از درگیری‌های است که در این قاره کهن به‌وقوع پیوسته و در واقع، فهرست کاملی از درگیری‌ها نیست.

در ضمن اجلاس سران ۲۰۰۴ میلادی در بورکینافاسو و ۲۰۰۶ میلادی در رومانی
خواهد بود.

■ گزارش واصله از اداره اول خاورمیانه عربی و

شمال آفریقایی وزارت امور خارجه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ورزید. این حضور با مخالفت و اعتراض شدید دست‌اندارکان رسانه‌های محلی و منطقه‌ای مواجه شد که به واسطه آن، مسئولان و مجریان اجلاس سران ناگزیر از وی خواستند که تنها با حضور در هتل محل اقامت خود به پوشش مطبوعاتی تحولات اجلاس اقدام کند.

در این اجلاس، رؤسای جمهور لبنان، فرانسه، الجزایر (میهمان برجسته افتخاری)، سنگال، بوروندی، بورکینافاسو، مالی، چاد، کنگو، توگو، نیجر، جیبوتی، ماداگاسکار، گینه استوایی، سائوتومه و پرنسیپ، مولداوی، آفریقای مرکزی، بنین، اسلوواکی، مقدونیه، ویتنام، جزایر کومور، پادشاه موناکو و نخست وزیران کانادا، موریتانی، گینه کوناکری، آلبانی، بلغارستان، موریس، دولت فرانسه زبان بلژیک، ایالت‌های کبک و برونزویک جدید کانادا، نمایندگان ویژه پادشاه مراکش و رئیس جمهور گینه بیسائو، و نیز وزرا و نمایندگان از کامبوج، کامرون، ساحل عاج، دماغه سبز، دومینکن، مصر، گابن، هائیتی، لیتوانی، لوگزامبورگ، لهستان، جمهوری دموکراتیک کنگو (زئیر سابق)، جمهوری چک، رومانی، رواندا، وانواتو، تونس، سوئیس، اسلوانی، سنت لوئیس و سیشل شرکت داشتند.

میهمانان ویژه و افتخاری اجلاس بیروت علاوه بر بوتفلیقه که بدان اشاره شد، عبارت بودند از: معاون دبیرکل سازمان ملل، دبیرکل یونسکو، دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی، دبیرکل اتحادیه عرب، دبیرکل سازمان کشورهای آمریکای لاتین، کلیه سران طوایف لبنانی (به استثنای شیخ محمد رشید قبانی، مفتی اهل سنت) و رؤسای احزاب سیاسی این کشور و کلیه سفرا و نمایندگان سیاسی خارجی مقیم لبنان.

آقای عبده ضیوف، رئیس جمهور سابق سنگال، با اجماع نظر کلیه اعضا به جانشینی آقای پطرس خالی مصری برای مدت چهار سال به دبیرکلی سازمان فرانکوفونی برگزیده شد.